

“جنبش سبز” : پس از ۲۲ بهمن، به کجا؟

پاسخ به پرسش‌های خانم شهلا بهاردوست
یکشنبه ۲۳ اسفند ۱۳۸۸ - ۱۴ مارس ۲۰۱۰
مهرداد درویش پور

“جنبش سبز” را میتوان همچون پاسخی به نیاز به تحول رفرماسیون دینی در کشوری اسلامی که در آن بنیادگرایان حکومت میکنند نگریست. گروهی دیگر آن را جنبش “رای من کجا است” می‌خوانند که گرچه با اعتراض به کودتای انتخاباتی آغاز شده است، در اساس جنبش حق شهروندی و ضد تبعیض است که تکیه بر حقوق بشر و انتخابات آزاد از اهداف پایه ای آن است. گروه سوم بر تاثیر روند جهانی شدن بر کشور، تجربه ۳ دهه استبداد دینی و سرخوردگی عمومی از انقلاب اسلامی و دگردیسی در روح و روان ملتی که تب مدرنیته و سکولاریسم و دمکراسی به ویژه نسل جوان آن را فرا گرفته است تاکید میکنند و آن را زمینه ساز اصلی چنین جنبشی میدانند. هم تلاش برای نادیده انگاشتن نقش اصلاح طلبان دینی در این جنبش خیال بافی کودکانه است و هم تلاش برای حذف صدای نیروهای لائیک و سکولار که از زمینه گسترده ای در بدنه این جنبش برخوردار اند، به وحدت چند صدایی و رنگین کمان آن آسیب می‌رساند.”

“خصلت دیجیتالی این جنبش زمینه حمایت بین المللی بی نظیری از آن را فراهم آورده و به اعاده حیثیت ایرانیان در سراسر جهان منجر شده است؛ همراهی اصلاح طلبان تا دیروز در قدرت با جنبش سپر دفاعی نیرومندی در جلوگیری از سرکوب گسترده ایجاد کرده است؛ شکل گرفتن اتوریته جنبش سبز در تقویت حس باورهای مشترک ملی و جلوگیری از چشم انداز تجزیه کشور و لبنانیزه و یوگسلاویزه شدن ایران نقش مهمی دارد؛ و بالاخره ایجاد امید به تغییر موجب شکوفایی و بالندگی ملی ایرانیان شده است. دولت کودتا و رهبران بنیاد گرا از هم اکنون شکست خورده اند. نه تنها گسترش رویارویی با مردم به کابوس شبانه روزی این حکومت بدل شده است، بلکه فشار بین المللی نیز با ماجراجویی های هسته ای دولت احمدی نژاد و هواداران آن افزایش خواهد یافت. برآستی برای رژیم که در دل انبوه این مشکلات مسئله بحران جایگزینی رهبری نیز یکی از دغدغه های جدی آن است، چه آینده ای روشنی می‌توان پیش بینی کرد؟”

“در جامعه شناسی و روانشناسی اجتماعی همواره تاکید می‌گردد افسردگی از جمله پیامد ناتوانی در تامین بلند پروازی های دوردست است. همواره باید بین ظرفیت ها و خواست ها رابطه ای واقع بینانه وجود داشته باشد. تحمیل اهداف گسترده و بلند بالا بر جنبشی که هنوز از توان مورد نظر برخوردار نیست؛ در لحظه ممکن است چالشگرانه و شورانگیز باشد، اما به محض رنگ باختن، در عمل تنها به یاس منجر خواهد شد. دوام این جنبش در گرو حفظ اعتدال سیاسی است. اگر بستر این همکاری ها مداخله آگاهانه تر و هماهنگ تر نیروهای جمهوری خواه، سکولار و دمکراتیک در جنبش همگانی موجود باشد، می تواند امید و اعتماد به نفس مردم را افزایش داده و با تقویت صدای سوم و خواست جدایی دین از دولت که شرط برقراری دمکراسی است یاری رساند و مانع از آن گردد که خصلت رنگین کمان این جنبش محو شود.”

“جنبش خیابانی هرچه قدر هم که شور انگیز باشد، زمانی که با نهاد سازی و گفتمان سازی همراه نگردد، قادر به تثبیت اندیشه های دمکراتیک نخواهد شد. این جنبش برغم آن که به درستی بر حق شهروندی تاکید میکند، در طرح شعارهای ضد تبعیض و برابری جنسیتی و قومی و دینی کاستی به خرج داده است.”

نظرتان در مورد ۲۲ بهمن ۱۳۸۸ و آنچه که در این روز گذشت چیست؟

بسیاری بر آن بودند و یا بهتر بگویم آرزومند بودند تا روز ۲۲ بهمن به روزی سرنوشت ساز بدل گردد. چنین نشد. سیاست اسب تروا که در جای خود نشانه اعتماد به نفس بیکران جنبش سبز در فتح هر سنگری بود که حکومت برای خود دست و پا می کرد، در عین حال نشانگر دستکم گرفتن توان حکومت در درس آموزی از پیشروی جنبش در این ۸ ماهه اخیر و چگونگی سد سازی در برابر آن بود. بی تردید سیاست اسب تروا در ۲۲ بهمن شکست خورد. اما شکست یک سیاست به معنای شکست یک جنبش نیست. این واقعیتی است که رژیم توانست در ۲۲ بهمن با ایجاد فضای پلیسی و بسیج از شهرستانها، مانع از پیشروی بیشتر جنبش گردد. امری که در صورت ناتوانی حکومت در مهار حضور مخالفان در ۲۲ بهمن می توانست سرآشویی حکومت را به محتمل ترین سیر رویداد ها بدل سازد. اما جنبش نیز از پا در نیامد. تنها در زورآزمایی ۲۲ بهمن روشن شد به سادگی نمیتوان گرده حریف را بر خاک نشانند. جنبش اعتراضی مردم ایران همچنان فضای عمومی کشور را تحت تاثیر خود دارد.

به گمان من در دوران اخیر و به ویژه در آستانه ۲۲ بهمن ما با "تعادلی پایدار" روبرو بوده ایم. بدان معنا که نه حکومت توان سرکوب جنبش و از پای درآوردن آن را داشته است و نه این جنبش تا کنون قادر به واداشتن حکومت به عقب نشینی شده است. از اینرو هر دو سو کوشیدند تا با قدرت نمایی و جلوگیری از پیروزی حریف در ۲۲ بهمن این تعادل را به سود خود بر هم زنند. در پی ۲۲ بهمن و ناکامی جنبش ضد استبدادی مردم ایران در بر هم زدن این تعادل به سود خود، حکومت کابوس بزرگی را با تردستی و نیرنگ پشت سر گذاشت و برای نخستین بار مجال تنفس یافت. به گونه ای که حتی با تبلیغات و رجز خوانی کوشید از شکست جنبش سبز در ۲۲ بهمن سخن بگوید و بیش از پیش بر طبل هماورد طلبی های خود در داخل و خارج بکوبد. اما حکومت نتوانست برغم پیروزی پلیسی خود در جلوگیری از ازدهام میلیونی مخالفان، بر جنبش چیرگی سیاسی و یا از آن مهمتر پیروزی اخلاقی یابد. تقاضای کربوبی و موسوی برای دریافت مجوز برای راهپیمایی جنبش سبز نشانگر این واقعیت است که "رهبران نمادین" این جنبش نیز به خوبی می دانند دلیلی برای عقب نشینی و یا مرعوب تبلیغات دولت کودتا و حامیان آن شدن وجود ندارد. ارزیابی شتابزده و گاه پرخاشگرانه برخی از فعالان جنبش در بررسی علل ناکامی در "نبرد سرنوشت ساز" ۲۲ بهمن، پیش از هر چیز حکایت از خوش بینی مفرط این افراد در آسان دیدن راه پیروزی دارد. در جامعه شناسی و روانشناسی اجتماعی همواره تاکید میگردد افسردگی از جمله پیامد ناتوانی در تامین بلند پروازی های دوردست است. همواره باید بین ظرفیت ها و خواست ها رابطه ای واقع بینانه وجود داشته باشد. تحمیل اهداف گسترده و بلند بالا بر جنبشی که هنوز از توان مورد نظر برخوردار نیست؛ در لحظه ممکن است چالشگرانه و شورانگیز باشد، اما به محض رنگ باختن، در عمل تنها به یاس منجر خواهد شد. ۲۲ بهمن نشان داد برهم زدن تعادل بین توان جنبش در تغییر اوضاع و اراده و زور حکومت در جلوگیری از تحقق آن، یک شبه و تنها از راه خیابان میسر نیست. جنبشی که برغم دستاوردهای چشمگیر ۹ ماهه آن، از نقاط ضعف جدی رنج می برد، به سادگی قادر نخواهد بود "روز قطعی جدال" را به جلو اندازد. درست است که در ۲۲ بهمن حکومت نتوانست میدان آزادی را از هواداران خود پر کند، اما توانست مانع از فتح آن توسط مخالفان گردد و همین برای آن نوعی "پیروزی" بود. حکومت در چنان شرایطی مستاصلی بسر می برد که جلوگیری از یک شکست سنگین دیگر، به خودی خود برایش یک پیروزی است! اما جنبشی که در روز عاشورا نشان داد که ترس را نیز تحقیر میکند، روشن است ترس دولت کودتا و حامیان آن در ۲۲ بهمن را به اندازه کافی نشانه پیروزی خود

نمیدانند، بلکه به فتح سنگرهای بزرگتر می اندیشید.

شاید ۲۲ بهمن به همه ما آموخت که پیدا کردن راه های فرسایش قدم به قدم حکومت راه مطمئن تر و واقع بینانه تری برای تضمین پیشروی برگشت ناپذیر این جنبش است. این راه تنها به خیابان ختم نمی شود. جنگ تبلیغاتی و روانی با حکومت همراه با نهاد سازی، گفتمان سازی، مانور های سیاسی؛ فعالیت های دیپلماتیک در خارج، شکل بخشیدن به اتحادهای گسترده، بسیج افکار عمومی و سازماندهی اعتصاب سیاسی از جمله دیگر ساز و کارهای پیکار است. گرچه هرگز نباید از یاد برد تظاهرات یکی از سنگین ترین و موثرترین راه های ابراز مخالفت و وادار کردن حکومت ها به عقب نشینی است. به نظرم دشواری زورآزمایی ۲۲ بهمن فرصتی را فراهم آورد تا جنبش سبز از خوش بینی به واقع گرایی و از توهم به تامل و از بلند پروازی به سنجش واقعی تر تعادل قدرت گذار کند و با درک پیچیدگی پیکار به آزمون های دیگری بیاندیشد. با این همه فرصت هایی نظیر چهارشنبه سوری را نباید برای قدرت نمایی و اعتراض از دست داد. جشن ملی اما غیر متمرکز چهارشنبه سوری فرصتی بی مانند برای فلج کردن دستگاه سرکوب و جنگ روانی سیاسی علیه دشمنان مردم است. خوشبختانه روحیه عمومی این جنبش در داخل و خارج از کشور نیرومند تر از آن است که ناکامی در پیروزی در ۲۲ بهمن، آن را یکسره خانه نشین سازد. پیش از این در جایی گفتم با آغاز این جنبش غولی از تنگ برون جسته است که هر سرنوشتی هم که بیاید آن را به داخل آن نمیتوان بازگرداند!

نقاط ضعف و قدرت جنبش سبز در مرحله کنونی چیست؟

از نقطه قدرت های این جنبش بسیارگفته شده است؛ حضور گسترده جوانان و زنانی که ستون جنبش سبز به شمار میروند و به این جنبش خصلتی سخت مدرن و در نهان سکولار بخشیده اند؛ خصلت رنگین کمان، پلورالیستی و ضد ایدئولوژیک این جنبش آنهم در شرایطی که حضور ایدئولوژی های کاذب می تواند در ایجاد "وحدت کلمه" نقشی مخاطره آمیز ایفا کند؛ سیالیت این جنبش و خصلت افقی، غیر متمرکز و شبکه ای سازماندهی آن که توان آن را در رویارویی با سرکوب و امکان همگانی نمودن جنبش افزایش داده است؛ فقدان رهبری کاریسماتیک بر این جنبش که آن را به راستی از خطر درغلطیدن به جنبشی توتالیتر باز داشته است؛ در هم آمیخته شدن شور و شعور در این جنبش که از جمله خود را در سیطره کلام ضد خشونت و مسالمت جوی حاکم بر آن و شعارهای دمکراتیکی هم چون "رای من کجاست"، "انتخابات آزاد" و حتی شعار رادیکالی چون "استقلال، آزادی، جمهوری ایرانی" بازتاب داده

است؛ خصلت دیجیتالی این جنبش که توان حکومت در سانسور و مخفی نگه داشتن رخدادها را سلب کرده است و زمینه حمایت بین المللی بی نظیری از آن را در فراهم آورده و به اعاده حیثیت ایرانیان در سراسر جهان منجر شده است؛ همراهی اصلاح طلبان تا دیروز در قدرت با جنبش که گرچه از ساختارشکنانه شدن آن بیمناکنند، اما با تاکید بر خواست های اصلاح طلبانه خود، سپر دفاعی نیرومندی در جلوگیری از سرکوب گسترده ایجاد کرده و زمینه اجتماعی تر شدن جنبش رنگین کمان نافرمانی مدنی در ایران را فراهم ساخته اند؛ شکل گرفتن اتوریته جنبش سبز که در تقویت حس باورهای مشترک ملی و جلوگیری از چشم انداز تجزیه کشور و لبنانیزه و یوگسلاویزه شدن ایران نقش مهمی دارد؛ و بالاخره ایجاد امید به تغییر که نقش مهمی در تن زدن از در خود فرو رفتن مردمی که ۳ دهه استبداد دینی را تجربه کرده اند، داشته و موجب شکوفایی و بالندگی ملی ایرانیان شده است؛ از زمره دستاوردهای این جنبش است.

اما در باره نقطه ضعف های این جنبش کم سخن گفته شده است که من در اینجا به کوتاهی به برخی از آنها اشاره میکنم. این جنبش برغم آن که به درستی بر حق شهروندی تاکید میکند، در طرح شعارهای ضد تبعیض و برابری جنسیتی و قومی و دینی کاستی به خرج داده است. به گمانم تاکید بر خواست های مشترک این جنبش به معنای بی اعتنایی به خواست های خود ویژه گروه های مهمی که به عمق و دامنه جنبش یاری میرسانند نیست. این جنبش برآستی نیازمند آن است که بر مطالبات ضد تبعیض به ویژه تبعیض جنسیتی، قومی و دینی تاکید بیشتری کند. درست است که بیش از همه باید بر خواست های همگانی این جنبش تاکید کرد و از این دریچه عده ای برآند که طرح مطالبات ویژه میتواند به حس وحدت سراسری آن آسیب رساند. اما پرسش این جا است که آیا وحدتی که بر کثرت استوار نباشد، با خطر حذف صداها و دیگر و یا دستکم مستحیل کردن گروه های دیگر (که مایلند علاوه بر همراهی با خواست های عمومی با طرح مطالبات خود ویژه در جنبش حضور یابند) نیست؟ آیا تاکید بر حقوق شهروندی عملاً به معنای برسمیت شناختن ضرورت مبارزه فعال برای برچیدن تبعیض های فوق نیست؟ پس چرا باید از هر گونه طرح این شعارها در تظاهرات و یا بیانیه ها خودداری کرد؟

علاوه بر آن، تکیه این جنبش بر طبقه متوسط شهری نه تنها نقطه ضعف آن نیست، بلکه نشان از توانمندی و کیفیت بالای آن دارد. اما بی اعتنایی به خواست عدالت اجتماعی، زمینه پشتیبانی جنبش کارگری و تهیدستان شهری از این جنبش را محدود می سازد. با طرح مطالبات

ویژه؛ می توان علاوه بر برجسته تر کردن نقش زنان (که جنبش کنونی را برآستی به انقلابی زنانه تبدیل خواهد کرد)، حضور جنبش کارگری و اقلیت های قومی در آن را نیز برجسته نمود. زنان و گروه های قومی به نقد از زمره نیروهای فعال این جنبشند، اما بسیاری از چهره های نمادین این جنبش از طرح هر خواستی که منافع مشخص این گروه ها را بیان نماید سرباز می زنند.

در عین حال این جنبش می بایست بیش از پیش بر همبستگی بین المللی با خود و رویکرد جهانی تاکید ورزد. برآستی جز روسیه، چین و چند کشور چپ گرای امریکای لاتین، و چند کشور اسلامی در خاور میانه و آفریقا، چه کسی است که به حمایت از جنبش اخیر مردم ایران برنخواسته باشد؟ می دانیم که حکومت در پی آن است با تکیه بر برخی شباهت های جنبش سبز با انقلاب های مخملین (که من در جای دیگر به آن اشاره کرده ام)، آن را به غربی ها منتسب سازد. اما این واقعیت که تولد جنبش سبز جهان را یکسره با شگفتی روبرو ساخت، نشانگر آن است که این جنبش ساخته و پرداخته کشورهای غربی نبوده بلکه ریشه در اعماق روح و روان مردمی دارد که پس از ۳ دهه استبداد دینی، بغض در گلو فروخته اشان ترکید و به فریاد "رای من کجا است" و "نه به استبداد دینی" بدل گشت. به هررو دلیلی نمی بینم که تاکید بر اصالت بومی این جنبش مانعی از تلاش در جلب همبستگی های بین المللی هر چه بیشتر گردد. پرسش اینجا است آیا تاکید بر مخالفت با ماجراجویی های اتمی دولت احمدی نژاد و تاکید بر صلح طلبی در عرصه جهانی، دامنه این جنبش را تضعیف خواهد کرد و یا تقویت؟

همچنین گرایش به اکسیونیزم و پراگماتیسم در این جنبش نیرومند است. امری که مجال و زمینه گفتمان سازی و نهادینه کردن باور های دمکراتیک در آن را با کندی و دشواری روبرو ساخته است. جنبش خیابانی هرچه قدر هم که شور انگیز باشد، زمانی که با نهاد سازی و گفتمان سازی همراه نگردد، قادر به تثبیت اندیشه های دمکراتیک نخواهد شد. در حالی که در حدود ۹ ماه از آغاز این جنبش گذشته است، هنوز کمتر کسی تعریف و یا تحلیل جامعی از کم و کیف و اهداف آن ارائه داده است و هنوز برای بسیاری و از جمله خود من روشن نیست دقیقا منظور از "جنبش سبز" چیست؟ و یا دامنه و مطالبات این جنبش را باید بر پایه کدامین یک از برداشت های موجود استوار کرد؟ هم از اینرو شخصا با آن که از آغاز به گونه ای فعال به دفاع از آن برخواستم اما در به کا رگیری این مفهوم تا کنون احتیاط به خرج داده ام.

به نظر من ما با جنبشی روبروئیم که در شرایط کنونی بدنه اصلی آن از تمایلات سکولار برخوردار است، حال آن که چهره های شاخص آن در درون کشور عمدتاً از اصلاح طلبان دینی اند. برای من که از منظری سکولار، جمهوری خواه و طرفدار دمکراسی پارلمانی در این جنبش ضد استبداد دینی شرکت دارم، روشن است ارائه تعریفی از این جنبش که اهداف آن تنها در چهارچوب استراتژی اصلاح طلبان دینی خلاصه شود، کافی نیست. گیرم که تغییر اوضاع حتی تا همان اندازه ای که اصلاح طلبان به آن باور دارند نیز گام مهمی در گشایش فضای سیاسی کنونی خواهد داشت و باید از آن استقبال کرد.

تا آن جا که به این جنبش مربوط است نداشتن ایدئولوژی و مدل های سازماندهی و رهبری کلاسیک البته از نقاط قوت این جنبش است، اما هیچ جنبش دمکراتیکی بدون شفاف سازی، فرهنگ سازی، نهاد سازی و ایجاد رهبری به سرانجام نمی رسد. "جنبش سبز" گرچه در عمل چند صدایی و به واقع جنبشی رنگین کمان است (که من از آغاز بر آن پافشاری کرده ام)، اما تلاش برخی از اصلاح طلبان دینی برای محدود ساختن آن در چهار چوب برداشت های خود، خطر انحصار طلبی در این جنبش را افزایش می دهد. امری که به قدرت و همبستگی عمومی آن لطمه میزند. به همان گونه نیز تلاش برای انکار نقش اصلاح طلبان در این جنبش و یا نادیده گرفتن آنان، خطر انزوا و آسان تر نمودن سرکوب این جنبش را در پی خواهد داشت. به گمان من هم تلاش برای نادیده انگاشتن نقش اصلاح طلبان دینی در این جنبش خیال بافی کودکانه است و هم تلاش برای حذف صدای نیروهای لائیک و سکولار که از زمینه گسترده ای در بدنه این جنبش برخوردار اند، به وحدت آن آسیب می رساند. اجازه بدهید صریحتر بگویم: من شخصا هم دنباله روی سکولارها از اصلاح طلبان دینی را به ضرر تعمیق این جنبش میدانم و هم جایگزینی رقابت سالم با ستیزه جویی نیروهای سکولار و اصلاح طلبان دینی با یکدیگر را به سود قدرتمند تر شدن این جنبش نمی یابم.

طبیعتاً در هر ارزیابی از جنبش سبز و کم و کیف آن، افراد خود را فرا افکنی می کنند. "جنبش سبز" را میتوان همچون پاسخی به نیاز به تحول رفرماسیون دینی در کشوری اسلامی که در آن بنیادگرایان حکومت میکنند نگریست. روندی که بی تردید برای دمکراتیزه کردن نه تنها ایران بلکه کل منطقه بسیار مثبت است. هواداران چنین اندیشه ای بیشتر مایلند بر روند اصلاحات در چهارچوب نظام تاکید کنند و شعارهای ساختار شکنانه را نه تنها به لحاظ سیاسی بلکه از منظر فلسفی نیز با مصالح خود ناهمخوان می بینند.

گروهی دیگر ضمن تاکید بر زمینه های پیشین جنبش سبز آن را جنبش "رای من کجا است" می خوانند که در رویارویی با دولت کودتا و ولی فقیه حامی آن شکل گرفته است. با این همه این گروه مطالبات این جنبش را تا سرحد برداشت های اصلاح طلبان دینی کاهش نمیدهند. در این دیدگاه جنبش "رای من کجا است" نشانگر رشد خود آگاهی تک تک مردمی است که بیش از هر زمان دیگری به خود نه به مثابه "توده" بی شکل، بلکه همچون شهروندی می نگرند که از حقوق شهروندی خود و از جمله حق انتخاب و برابری حقوقی فارغ از هر نوع تبعیض دفاع میکنند. از این منظر این جنبش گرچه با اعتراض به کودتای انتخاباتی آغاز شده است، در اساس جنبش حق شهروندی و ضد تبعیض است که تکیه بر حقوق بشر و انتخابات آزاد و رفراندوم از اهداف پایه ای آن است. به عبارت روشنتر دفاع از "جمهوریت" نظام که اصلاح طلبان بر آن پافشاری می کنند، بدون تغییرات ساختاری در قانون اساسی و برچیدن ارگان های غیر انتخابی که شرط تامین حقوق شهروندی است نه به رفع تبعیض و تامین حق رای برابر شهروندان منجر خواهد شد و نه به استقرار دموکراسی در کشور.

گروه سوم بر تاثیر روند جهانی شدن بر کشور، تجربه ۳ دهه استبداد دینی و سرخوردگی عمومی از انقلاب اسلامی و دگرذیسی در روح و روان ملتی که تب مدرنیته و سکولاریسم و دموکراسی به ویژه نسل جوان آن را فرا گرفته است تاکید میکنند و آن را زمینه ساز اصلی چنین جنبشی میدانند. هم از این رو است که این گروه بر جدایی دین از دولت برای دسترسی به دموکراسی و رفع تبعیض تاکید ویژه ای دارند. از این منظر حتی شکل گیری و تحول در اصلاح طلبان دینی خود ناشی از فشار سکولاریسم است که (علاوه بر تجربه روزمره مردم، نتایج روند جهانی شدن و پیامدهای انقلاب اسلامی و ۳ دهه استبداد دینی در کشور)، نیروهای لائیک نیز در گسترش آن نقش موثری داشته اند. بی دلیل نیست که بسیاری از طرفداران این منظر و از جمله نیروهای سکولار ولایتیک نسبت به شعار "ساختارشکنانه" "استقلال، آزادی، جمهوری ایرانی" که بیش از همه بر حفظ یکپارچگی کشور، جمهوریت و سکولاریسم دلالت دارد نظری مثبت دارند. به گمان من هر سه منظر به گوشه هایی از حقیقت این جنبش پرداخته اند، با این همه خلاصه کردن دینامیسم این حرکت به برداشت نخست نوعی تقلیل گرایی در فهم تحولات جامعه ای است که در تمایز از کل منطقه نه تنها به بنیادگرایی اسلامی رغبتی نشان نمی دهد بلکه تب سکولاریسم آن را فرا گرفته است.

ادامه و حرکت جنبش سبز در روزها و هفته های آینده را چگونه می

بینید؟

این که آقایان موسوی، کروبی و دیگر اصلاح طلبان دینی و نیروهای جمهوری خواه و دیگر سکولارهای جنبش سبز با انتشار بیانیه های گوناگون به راه کارهای خود پرداخته اند، گامی در بلوغ این جنبش و فاصله گیری از اکسیونیسیم و پراگماتیسم حاکم بر آن است. به ویژه فاصله گرفتن از برداشتی که این جنبش را تنها در خیابان جستجو میکند بسیار ضروری است. اما باید تاکید کرد جلوگیری از حضور مردم در خیابان می تواند در دراز مدت به ضد خود بدل شده و روند مشارکت عمومی را کمرنگ ساخته و از نیروی این جنبش بکاهد. از ۲۲ بهمن به این سو ما شاهد برجسته تر شدن نقش سیاست گذاری در این جنبش هستیم که بسیار مثبت است. دامن زدن به بحث های نظری و گفتمان سازی برای پیشرفت این جنبش بسیار کلیدی است. اما هنوز برای من روشن نیست که دست اندرکاران فعال این جنبش تا چه حد اهمیت نهاد سازی را دریافته اند. به نظرم از ۲۲ بهمن به این سو شاهد حضور تدریجی گسترده تر و آگاهانه تر زنان و گروه های قومی در این جنبش هستیم که مطالبات خود را طرح می کنند. برای نمونه ۸ مارس فرصتی ایجاد کرد که زنان کلام زنورانه را بیش از پیش با جنبش جاری گره بزنند. یا در روز جهانی زبان مادری شاهد حضور قدرتمند تر گروه های اتنیکی بودیم که ضمن همراهی با این جنبش مطالبات خود را عنوان کردند. بیانیه جمهوری خواهان دمکرات و لائیک که در فوریه ۲۰۱۰ منتشر شد نیز نشان داد حتی دادیکال ترین نیروهای لائیک نیز خود را بیش از هر زمان دیگری با این جنبش همراه ساخته اند. ضمن آن که بر ضرورت گسترش گفتمان سکولاریسم در این جنبش پا فشاری میکنند.

به گمانم اگرچهارشنبه سوری فرصتی برای یک قدرت نمایی ملی است، اول ماه مه نیز فرصتی برای قدرت نمایی جنبش کارگری در همراهی با این جنبش و تعمیق خواست های آن است. واقعیت آن است که مردم در روح و روان خود خانه تکانی جدی کرده اند و منتظر فرصت های بعدی برای پیشروی اند. دولت کودتا و رهبران بنیاد گرا نیز از هم اکنون شکست خورده اند. نه تنها گسترش رویارویی با مردم به کابوس شبانه روزی این حکومت بدل شده است، بلکه فشار بین المللی نیز با ماجراجویی های هسته ای دولت احمدی نژاد و هواداران آن افزایش خواهد یافت. برآستی برای رژیم که در دل انبوه این مشکلات مسئله بحران جایگزینی رهبری نیز (در صورت مرگ رهبر ویا از کار افتادن ایشان) به یکی از دغدغه های جدی آن بدل شده است، چه آینده ای روشنی می توان پیش بینی کرد؟ می بایست به جای صرفا شمارش تعداد

تظاهرات خیابانی و یا تعداد شرکت کننده گان در آن، به طور جدی به آمادگی سیاسی در برابر این سناریو که چندان هم دور از ذهن نیست اندیشید.

راهکارهای پیشنهادی شما چه می باشد؟

گسترش مانورهای سیاسی توسط چهره های شاخص این جنبش، توسعه گفتمان های دمکراتیک، مسالمت جویانه و پلورالیستی توسط روشنفکران و به ویژه گسترش نهاد سازی توسط فعالان اجتماعی، ایجاد رسانه های گسترده و دامن زدن به جنگ روانی و تبلیغاتی (که اعتماد به نفس این جنبش و مخالفان حکومت را افزایش میدهد) و افزایش فعالیت های دیپلماتیک در خارج از کشور برای فشار به دولت کودتا و رهبران نظام بخشی از این راه کارها می باشند. در عین حال من بر حفظ چند صدایی بودن این جنبش و مقابله با هر گونه انحصار طلبی تاکید دارم. می دانیم که دوام این جنبش در گرو حفظ اعتدال سیاسی است. در عین حال پذیرش خصلت رنگارنگ این جنبش از منظر باور به ارزش های دمکراتیک حیاتی است. در این جنبش از اصلاح طلبان دینی گرفته تا جمهوری خواهان، مشروطه خواهان، گروه های چپ و احزاب قومی شرکت دارند. هنوز بر من روشن نیست پی ریزی عملی راه کاری که هم گسترده ترین اتحاد و همکاری را تامین نماید و هم روند این جنبش را از مسیری دمکراتیک خارج نسازد و دستخوش ماجراجویی های نیروهای افراطی و واپس گرا نکند، چگونه میسر است. آیا تلاش برای برگزاری یک انتخابات آزاد می تواند مرکز ثقل یک وفاق ملی برای گذر به دمکراسی در ایران باشد؟ این شعار از بیشترین زمینه اجتماعی برخوردار است و مهمترین حلقه همکاری و اتحادهای فراگیر است. اگر چنین برداشتی درست باشد بنا براین دیر یا زود ما نیازمند ایجاد رهبری جمعی برای مهیا کردن زمینه تحقق چنین خواستی خواهیم بود. در مورد برخی از راه کارها در بخش های پیشین سخن گفته ام، اما مایلم در این زمینه با مکتب بیشتری عمل کنم و بیشتر از جنبش بیاموزم تا بخواهم به آن "رهنمود" دهم. فراموش نکنید که ما از نسلی سربر آورده ایم که به آموختن از جنبش های اجتماعی و کشف ظرفیت های آن کمتر توجه داشته و بیشتر به فکر "رهبری" آن بوده است. این که در این زمینه چه دست آوردی داشته ایم تاریخ داور مناسبی برای سنجیدن کارنامه ما است. اما اجازه دهید تاکید کنم نقش جوانان در این جنبش چنان چشمگیر است که به نظر می آید آن ها در عمل راه کارهای فروتنانه تر اما دمکراتیک تر و عملی تری را در پیش گرفته اند و نسل ما را در همه جا به دنبال خود روان ساخته

اند. بنا بر این " رهنمود" دیگر من این است که از جوانان بیشتر بیاموزیم و یا دست کم سد راه آن ها نشویم!

همکاری اپوزیسیون چه تاثیری در روند پیشبرد جنبش و همبستگی مردم با هم خواهد داشت؟

اگر بستر این همکاری ها مداخله آگاهانه تر و هماهنگ تر نیروهای جمهوری خواه، سکولار و دمکراتیک در جنبش همگانی موجود باشد، می تواند امید و اعتماد به نفس مردم را افزایش داده و با تقویت صدای سوم و خواست جدایی دین از دولت که شرط برقراری دمکراسی است یاری رساند و مانع از آن گردد که خصلت رنگین کمان این جنبش محو شود. مسئله اینجا است که ما از یکسو با مشروطه خواهانی روبروئیم که خود را در سکولاریزه کردن این جنبش به ما نزدیک تر می یابند. از سوی دیگر با اصلاح طلبانی روبروئیم که در زمینه تاکید بر "جمهوریت نظام" خود را به ما با نزدیک می یابند. و هم با چپ گرایانی که علاوه بر سکولاریسم در زمینه طرح شعار عدالت اجتماعی با جمهوری خواهان نزدیکی بیشتری دارند. اگر جمهوری خواهان سکولار و دمکرات نیروی خود را هماهنگ کنند از این پتانسیل برخوردار خواهند بود که در صورت لزوم با هر سه نیرو تعامل و همکاری کنند بی آن که در آن ذوب شوند. پرسش این جا است که شرایط سیاسی موجود کدامیک از این همکاری ها را از زمینه عینی تر و موثر تری برخوردار ساخته است؟ همان طور که پیشتر گفته ام دوام این جنبش در گرو حفظ اعتدال سیاسی است. به نظر من ما به سادگی نخواهیم توانست بر سر جدایی دین از دولت با اصلاح طلبان دینی و بر سر جمهوری با مشروطه خواهان و بر سر دمکراسی با نیروهای طرفدار رژیم های ایدئولوژیک به توافق برسیم. از این رو شاید در کنار تلاش برای همگرایی نیروهای جمهوری خواه سکولار و دمکراتیک و یا بررسی همکاری های مقطعی با این و آن بایستی به راه حلی اساسی تر برای همکاری های گسترده بیاندیشیم که در آن خواست انتخابات آزاد و یا رفراندوم بتواند مبنای فراگیرتری برای تحول مسالمت آمیز و عبور از عصر بنیادگرایی اسلامی در ایران برای تحقق حقوق بشر و دمکراسی در ایران باشد!

به نقل از اخبار روز ۱۰ مارس ۲۰۱۰